



عکس: کاره بغدادچی

سفرهای راحت عذر خواهی می‌کنند

در چند مقاله پیش از این، در بحث در مورد فرهنگ کار و سختکوشی به جنبه‌هایی از اخلاق و رفتارهای فردی و هنجارهای اجتماعی مردم ژاپن اشاره کردم و «ظلم و پشتکار» را دو عامل کلیدی و دلیل اصلی رشد و پیشرفت سریع ژاپن دانستم و از واقعیتی آشکار گفتم که کار و انجام وظیفه برای مردم ژاپن، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و به گونه‌ای تقدس دارد. و نیز در بحث دیگری در مورد تظاهر و ریا، با اشاره به رواج شیوه گنگ و دوبهلو صحبت کردن ژاپنی‌ها، نوشتیم مردم این کشور همیشه در سخن‌شان، از بیان نکات صریح طفره می‌روند. نهایت تلاش خود را با رعایت ادب و احترام به کار می‌بندند تا هیچ نکته‌ای را قطعی بیان نکنند خصوصاً اگر آن نکته منفی باشد. پاسخ «نه»، معمولاً از زبان یک ژاپنی شنیده نمی‌شود.

ژاپنی‌ها اصولاً روحيات و حالات درونی خود را نشان نمی‌دهند ولی این الزاماً به معنای ریا نیست. امروز در راستای تشریح جایگاه نقد در این کشور و اینکه آیا ژاپنی‌ها تحمل پذیرش انتقاد را دارند یا خیر، لازم و ضروری می‌بینم تا علاوه بر یادآوری نکات فوق، به عنوان مقدمه مجدداً با نگاهی به چند نوشتار گذشته اذعان کنم چه بسا قضاوت کلی یا حتی تجزیه و تحلیل رفتارهای اجتماعی یا انفرادی مردم داشته باشید و باز در همین راستا، فکر می‌کنم دور از واقعیت نخواهد بود که رفتارها و شخصیت و حتی فراتر از آن، هویت مردم ژاپن را عموماً به دو جنبه کاری و انفرادی تقسیم‌بندی کرد به این معنا که رفتارهای شخص، معمولاً هنگامی که در جایگاه حرفه‌ای قرار می‌گیرد، به سبب اهمیت فوق‌العاده‌ای که برای انجام وظیفه خود قائل است، با عملکرد و روحيات شخصی همان فرد در اجتماع اعم از خانواده یا جامعه متفاوت است.

در ابتدا دو واقعیت محض را بازگو می‌کنم که لازم به توضیح نیست. ژاپن رشد سریع اقتصادی و اجتماعی چشمگیری را تجربه کرده است و سطح رفاه و امکانات عمومی و همگانی این کشور نسبت به سایر کشورهای جهان در سطح بسیار بالاتری قرار دارد که طبیعتاً و به طور منطقی، این حاکی از تلاش فراوان کل مردم و نیز بهره‌وری و کارآمدی مناسب نظام کار ژاپن است. در عین حال مشکلات اجتماعی این کشور را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. به عنوان مثال، روند نرخ رشد منفی جمعیت کشور و وقوع بیش از ۳۰ هزار خودکشی منجر به مرگ در طول هشت سال گذشته به طور متوالی را می‌توان از نشانه‌های بارز ناهنجاری‌های اجتماعی دانست. به طور خلاصه به اعتقاد من، ژاپنی‌های شاغل، به طور همزمان هم شخصیت حقیقی دارند و هم شخصیت نقوی. افراد در شخصیت حقوقی‌شان، هرگونه نقد و انتقاد از عملکرد حرفه‌ای خود را که در راستای کاستن از ایرادات موجود و بالابردن کیفیت باشد، نه‌تنها تحمل می‌کنند بلکه از آن استقبال به عمل می‌آورند چراکه آن را در کسب پیشرفت و دستیابی به نتیجه‌ای بهتر، سودمند و لازم می‌دانند و این، هدف نهایی و لذتبخش‌ترین اتفاق در زندگی به حساب می‌آید. همان شخص چه بسا، انتقاد از سوی همسر یا مادر خود در مورد نحوه لباس پوشیدن یا سیگار کشیدن را برنتابد. تعداد زیادی از دوستان خوب ایرانی‌ام که در دانشگاه‌های معتبر ژاپن تحصیلات عالی خود را می‌گذرانند یا پس از فارغ‌التحصیلی، گماکان به پژوهش در زمینه‌های گوناگون در مؤسسات علمی این کشور مشغولند، از موارد سختگیری شدید و معمولاً غیرقابل انعطاف استادان دانشگاه، نمونه‌های زیادی را بیان می‌کنند. از چندین دانشجوی نخبه دوره دکترا شنیدم‌ام استاد راهنما، اشکالات و ایرادهای مختلفی را از پایان‌نامه خود آنها یا دانشجویان دیگر مطرح کرده و در زمینه به تایید رساندن و قبول آن پایان‌نامه، هیچ گونه نرمشی از خود نشان نداده است.

ادامه در صفحه ۱۰

• مریم بابایی: نقد و انتقاد در فرهنگ ما ایرانیان تا حدی بار منفی پیدا کرده که نقد کردن دیگری با هر زبان و روشی که باشد، شجاعت و شاید از نظر عده‌ای جسارت خاصی می‌خواهد، چه برسد به نقد عملکرد خود که با این اوصاف، محتاج تهور و شجاعت به مراتب بیشتری است؛ باز شاید به این دلیل که حافظه تاریخی ما نمونه‌هایی از این دست را کمتر به یاد می‌آورد. از سویی داشته‌ایم نمونه‌هایی از نقد حتی در بین کسانی که خود را نماینده جامعه روشنفکری می‌دانند که در نهایت به نامه‌نگاری و دعوای لفظی با اشاره به سابقه و پیشینه شخصی رسیده است. در رابطه با همین موضوع گفت‌وویی داشته‌ایم با احسان شریعتی که البته دسترسی به ایشان با توجه به اینکه در مسافرت به سر می‌برند، چندان آسان نبود و چاره کار تنها ارسال سوالات برای ایشان و دریافت پاسخ‌هایشان از طریق ای‌میل بود.

امکان‌پذیر نیست و تنها چاره کار وحدت در عین کثرت است و این وقتی محقق می‌شود که گروه‌های مختلف سیاسی در جامعه ظرفیت شنیدن انتقاد و پذیرش دیگری را داشته باشند. وقتی در جامعه ما این فرهنگ به وجود نیامده، این وحدت چگونه می‌تواند حاصل شود؟

به رغم همه ضعف‌های فرهنگی-اجتماعی به ویژه در زمینه کمبود روح تسامح و رواداری در برابر مخالفان و دگراندیشان، یکی از نشانه‌های هوشمندی روحیه ایرانی که از همه اقوام بیگانه جان سالم به در برده، این بوده که انتقادات اگر از بیرون شنیده نمی‌شده است، به شکلی دیگر از درون سر برمی‌آورده است. اگر دقت کنیم می‌بینیم انتقادات همواره در درون جبهه‌های مختلف دوباره مطرح شده و به شکل مزمّن تکرار شده‌اند. به قول شریعتی همه نهضت‌ها و انقلابات همیشه در جبهه خارجی پیروز شده‌اند و در جبهه داخلی شکست خورده‌اند.

البته ضداقلاب‌ها و ارتجاع‌ها هم می‌توانند مشمول همین قانون شوند. در هر جبهه‌ای نهایتاً زبان‌های حق‌گویی بانگ برخوانند آورد. و شاید روزی نوعی همسویی عمومی ملی و توحیدی عملا شکل گیرد.

–نظر شما درباره ضرورت توجه افراد به خود نقادی چیست؟

هانس یوناس متفکر آلمانی کتاب معروفی دارد به نام «اصل-مسئولیت» (۱۹۷۹) که در همصدایی با کتاب «اصل-امید» ارنست بلوخ (۱۹۵۴-۱۹۵۹) نوشته و مساله مسئولیت بشر امروز را نسبت به سرنوشت و هستی و نیستی نسل‌های آینده بشریت تحلیل می‌کند. هر موضعه اقدام ما به ما و اکنون محدود نمی‌شود، بلکه فرزندان ما تاوان و غرامت اشتباهات ما را خواهند پرداخت. چنین رویکردی هرچند یک آغاز و همراه خطا باشد، نشان می‌دهد که پیش‌شرط نقد از نظر اخلاقی دارد به تدریج تامین می‌شود که دلیری اندیشیدن علیه خطاهای گذشته خود را داشته باش! و با چنین امید و مسئولیت اصولی برای مردمسالاری آینده و در راه.

پیش‌شرط هر تغییر و تحول و اصلاحی است. پس راه‌حل اساسی معضل ضعف نقد یک انقلاب فرهنگی است برای آفرینش و انتقال حساسیت‌های لازم همه‌جانبه: محیط زیستی، حقوقی- قانونی علیه تبعیض و... با استشعار به اینکه مضلات ما ساختاری- تاریخی‌اند و نه فقط سیاسی- جناحی و مقطعی.

–معلمنا ضعف این فرهنگ در جامعه ضعف ما را در زمینه‌های دیگر به همراه دارد. در واقع باز بودن فضای نقد و انتقاد در جامعه می‌تواند خود علت و معلول رشدیافتگی جامعه در زمینه‌های دیگر از جمله جامعه مدنی، عرصه عمومی و در نهایت دموکراسی باشد. حال با این توصیفات، این ضعف فرهنگی که آن را در سطوح بالاتر و حتی در بین روشنفکران هم می‌بینیم تا چه حد از رشد جامعه مدنی در جامعه ما جلوگیری می‌کند و ما را عقب نگه می‌دارد؟

با توجه به این واقعیت که دولت و حکومت در جوامع شرقی و جنوبی نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد و پیشرفت یا رکود و پسرفت عمومی جوامع دارند، ضعف یا فقدان نقد می‌تواند خطر و خللی جدی برای سرنوشت ملی کشورهایی چون ما داشته باشد. خوشبختانه جامعه مدنی ما که در قیاس منطقه‌ای از نرخ رشد بالاتری برخوردار است و همچنین تکثرپذیری ذاتی دین اسلام و نهاد روحانیت شیعه هیچ‌گاه امکان غلبه جو تک‌صدایی را مانند کشورهای بلوک شرق سابق نداده و نخواهد داد.

اما به هر حال با توجه به قدمت سنت سلطنتی در میهن ما، هنوز در عرصه فرهنگ و روحيات، فرهنگ‌سازی در جهت اعتلای نقد و نقادی، مساله و کار سهل و ساده‌ای نیست. غیبت به رسمیت‌شناسی منتقدان و اپوزیسیون‌های ملی- مستقل و قانونی، واکنش‌ها و موقعیت‌های بحرانی- انفجاری جای نقدهای اصولی- منطقی را می‌گیرند و نیروهای افراطی راست و چپ مینگران صحنه می‌شوند.

–معمولاً گفته می‌شود امروزه و در جوامع مدرن هم‌شکلی و همانندی همه گروه‌ها

نقد در جامعه هستند این برخورد را با نقد دارند و در واقع آن را بر نمی‌تابند، چه انتظاری از مردم عادی است که پاسخ و عکس‌العملی شایسته به نقد و نقد شدن داشته باشند؟ در واقع چطور باید این فرهنگ را در جامعه و در بین مردم نهادین کرد؟

خوشبختانه این جو هنوز غالب نشده است، اما متأسفانه فرهنگ نقد (در فقدان ارگان‌های آن) همچنان ضعیف است. راه مقابله هم از خود آغاز می‌شود و سپس نحوه برخورد با دیگری است. روشنفکر با رفتارش نسبت به کارنامه خود و

خلاصه گفت‌وگو.

به رغم همه ضعف‌های فرهنگی- اجتماعی به ویژه در زمینه کمبود روح تسامح و رواداری در برابر مخالفان و دگراندیشان، یکی از نشانه‌های هوشمندی روحیه ایرانی که از همه اقوام بیگانه جان سالم به در برده، این بوده که انتقادات اگر از بیرون شنیده نمی‌شده است، به شکلی دیگر از درون سر برمی‌آورده است. اگر دقت کنیم می‌بینیم انتقادات همواره در درون جبهه‌های حاکم و محکوم دوباره مطرح شده و به شکل مزمّن تکرار شده‌اند. به قول شریعتی همه نهضت‌ها و انقلابات همیشه در جبهه خارجی پیروز شده‌اند و در جبهه داخلی شکست خورده‌اند.

هم‌دیفان‌اش به مردم مدل معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که منظور از نقد به‌گزینی، تمیز دادن سره از ناسره، برون‌رفت از بحران (کری‌تیک- کریزیس)، و توان داوری و ارزیابی بخشیدن و درست دیدن و راهیابی است و هر مقوله را بر کرسی مشروعیت و بر سر جای خود نشانندن است. توقع از روشنفکر این است که مفاهیم و تعاریف را در زبان مادری خود به روشنی بفهمد و بیان کند، تا بتواند آرمان‌ها و طرز فکرش را به مردم و جامعه دینی کشور تفهیم کند و متقاعدشان سازد نقد خود و گذشته و وضع موجود، نشان آگاهی و خودآگاهی و

شجاعت. همچنین این خواست نشانگر یک اراده سیاسی است: رهایی از قیومت و انقیاد. پس همان گونه که فوکو نشان داده است، موضوع نقد سه قطب حقیقت (امکان و حدود معرفت)، اخلاق (شکل‌گیری سوزه خودمختار) و قدرت (محدوده‌های حکومت) است. پس روش نقادی همواره سه ساحت باستانشناختی، تبارشناختی و راهبردی (استراتژیک) دارد. اما اگر نقد کانتی خصلتی منفی داشت، یعنی تجاوز نکردن از مرزها، مراد فوکو از نقد به معنای مثبت، رهایی از حدود است. بهترین درسی که ما شرقیان از غرب می‌توانیم و باید بیاموزیم همین روحیه نقادانه است. بهترین نقدها از غرب هم تاکنون توسط متفکران بزرگ خود غرب بیان شده است.

ذات «استکبار» غربی اگر در عمل «اراده» اراده» است، در عرصه نظر و بیان پختگی تحمل ابراز عقاید و مواضع مخالف گوناگون را یافته و با پذیرش همین آزادی‌ها و از همین طریق، کلام مخالفان را خشتی و بی‌اثر می‌سازد. نقد دیری است در همه عرصه‌های علمی، ادبی و... سیاسی و رسانه‌های خاص هر حوزه نهادین شده است. در سیاست علاوه بر رسانه‌ها و مطبوعات، تلویزیون‌ها هر شب پیش از پخش اخبار پربیننده، چند دقیقه برنامه طنز سیاسی و خیمه‌شب‌بازی دارند که همه دولتمردان را بی‌استثنا دست می‌اندازند.

و اما «نقد حال ما» در این میان و میدان از سنخ همین حکایت‌های مورد اشاره شماس، روشنفکران‌مان هم گویی بیش از آنکه دلنگران نقد در راه حقیقت، خیر و رهایی باشند، دلمشغول نق و نقیضه و غر و لند و انتقام‌گیری از هم‌انند؛ نه نقد دیگران را نسبت به خود روا می‌دارند و نه خود طوعاً و کرها عار این کار را علیه خود می‌پذیرند. و اگر روشنفکر که بنا به تعریف طلایه‌دار فرهنگ نقد است، با خود و با یار این کند... پس روزگار برگردد که: اذا فسد العالم فسد العالم! و چه جای گله از گردون؟ –اگر واقعاً روشنفکران ما که به گفته خودتان و بنا به تعریف، طلایه‌دار فرهنگ

–به نظر می‌رسد فرهنگ نقد و انتقاد در جامعه ما جایگاه واقعی خود را پیدا نکرده و نقد در ذهن بسیاری از افراد با یک بار منفی همراه است. ما می‌خواهیم بدانیم اساساً شما به عنوان یک روشنفکر، آیا با این پیش‌فرض موافق هستید و اگر موافقت، علت این ضعف فرهنگی را در چه می‌دانید که باعث شده این فرهنگ در جامعه ما و حتی در میان بسیاری از افرادی که خود را نماینده جامعه روشنفکری می‌دانند، ضعیف و غیرقابل تحمل و به معنای نفی شدن باشد؟ (نمونه بارز آن جدال دو تن از روشنفکران مشهور ما در سال گذشته بود)

نخست باید دید خود نقد چیست و فرهنگ آن چگونه پرورش می‌یابد؟ اگر فرهنگ «نقد» را نه فقط شاخص رشد فردی و توسعه اجتماعی، بلکه شاه‌کلید درک جهش معرفت‌شناختی عصر جدید بدانیم (نقد در معنای عام از پیرایش متون مقدس دینی و ویرایش منابع کلاسیک ادبی در دوران «نوزایی» گرفته تا نقد به معنای «سنجش» کانتی در دوران «روشنگری»...)، و تا «نظریه انتقادی» فرانکفورتی‌های معاصر)، فاصله ما با فرهنگ جدید نقد نسبت تام دارد با وقفه فرهنگی- تاریخی ما، پس «خود حقیقت نقد حال ماست آن!» نقد در ادب ما نه سنجش بلکه مقصود و محصول آزمون است و عرفان ما به یاری محک روشنگر «شهود» است. فرهنگی غنی در ضرورت داشتن «محک» برای دریافتن فرق میان «نقد و قلب» پرورده است. عرصه نقد در اینجا، نه جواهر مجرده عقلی بلکه سپهر برزخی نفس با عالم مثال و «تمثیل» است و نقادی همان تاویل با علم ارجاع ظاهر به باطن به یاری محک و محصول آزمون است و عرفان ما روشنفکر کنونی (یا «منورالفکر» پیشین) اما به معنای جدید همان «روشنگر» بنا به تعریف کانتی است و شعارش «جرات خوداندیشیدن داشته باش!» غالباً نقد به «حقیقت»‌یابی معرفت‌شناختی فرو کاسته می‌شود، اما همین شعار روشنگری نشان می‌دهد که اول، نقد پیش از دانش بر یک خواست اخلاقی مبتنی است؛

گفت‌وگو با احسان شریعتی

نبود نقد جامعه را به بحران می‌رساند